

همراه با
ویژه نامه
خردسال

شاهزاده کوردی

نمشن و اسفند ۱۴۰۴ / شماره ۲۰۴-۲۰۵ / بهار ۱۰۰۰۰ تومان



۱ نیمه شعبان

۲ جشن بزرگ

۳ آزمایش لویای عیدانه

۴ آگه تو کلاغی منم بچه کلاغم

۵ بهترین لانه دنیا

۶ پرچم‌ها را پیدا کن

۷ دانستی‌های جالب

۸ علی آقا و بوی مدادها

۹ انگلیسی یاد بگیریم

۱۰ داستان کوچک دل‌های بزرگ

۱۱ جدول

۱۲ مراحل ساخت رحل

۱۳ بازی کن

ویژه‌نامه خردسال

قصه‌ها

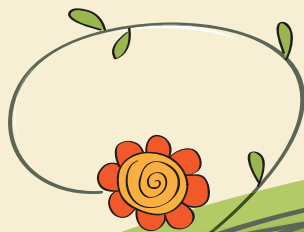
۱ تفاوت‌ها را ببین و بگو!

۲ نینی گل

۳ غنچه گل

۴ چراغ نورانی

۵ بیا با هم رنگ آمیزی کنیم



به نام خدا
شاهر
کوردی

بهمن و اسفند سال ۱۴۰۴ ★ شماره ۲۰۵ - ۲۰۴

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: سعید گنجی کرد قشلاقی
مدیر تولید: سیده فاطمه رضائی
سردبیر: سمیه خزائی پیر سرابی
ناظر فنی: پرستو سلیمانی

جهت دریافت نسخه الکترونیکی نشریه
«شاهد کودک» می‌توانید به سایت نوید
شاهد به آدرس زیر مراجعه نمایید.

mag.navideshahed.com

دبیر تحریریه: کامیارزین العابدینی
مدیر هنری و گرافیک: مهرا س نباتی
تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۵۰

آدرس الکترونیکی

صندوق پستی

چاپ

mag.navideshahed.com

۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

★ مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

★ مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

★ نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

آدرس تهران، خیابان آیت الله طالقانی، بعد از چهارراه ولیعصر، ساختمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، طبقه ششم، اداره کل اسناد و انتشارات



نیمہ شعبان

نیمہ شعبان امشب
شبِ نور و سرورہ

یہ گل پاک اومدہ
دلہامون پر نورہ

اسم قشنگش مہدی
امامِ آخرِ ماست

میاد یہ روز روشن
امید و باورِ ماست



صادق جلالی

شاعر

رشید کارگر

تصویرگر

شاعر
کوری



بہمن واسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴



جشن بزرگ

چند روزی بود که توی مدرسه همه‌ای شده بود. بچه‌های کلاس‌های بالاتر مدرسه را تزئین می‌کردند و بعضی هم سرود و نمایش تمرین می‌کردند.

«حسین» و «آرین» که کلاس اولی بودند، با هیجان نگاه می‌کردند و می‌پرسیدند: «دارید چی کار می‌کنید؟»
بچه‌های بزرگ‌تر با خنده می‌گفتند: «یه غافلگیری! صبر کنید!»
چند روز بعد، مدرسه پر از کاغذهای رنگی شده بود. زنگ اول، ناظم و معلم‌ها بچه‌ها را به نمازخانه بردند.

آنجا بچه‌ها سرود خواندند و نمایش اجرا کردند و همه کلی خوشحال بودند. حسین و آرین از معلم خود پرسیدند: «این جشن برای چی هست؟»
معلم گفت: «۲۲ بهمن‌ماه، روز پیروزی انقلاب اسلامی ایران. روزی که مردم ایران با هم بودند و پیروز شدند. این روز، روز اتحاد و همکاری.»
اون‌ها هم تصمیم گرفتند کلاس را تزئین کنند. فردای آن روز، هر کس یک بسته شکلات آوردند تا بین همه بچه‌های مدرسه تقسیم کنند.
حسین و آرین خوشحال بودند. چون آن‌ها هم در برگزاری جشن ۲۲ بهمن‌ماه شرکت کردند.

نازنین زهرا کارگر

تصویرگر

ابوالفضل زندی

نویسنده

شاهه
کودی







آزمایش لوبیای عیدانه

بیا بید با هم از جعبه کفش هامون
یه آزمون خیلی هیجان انگیز
بسازیم.

وسایل مورد نیاز

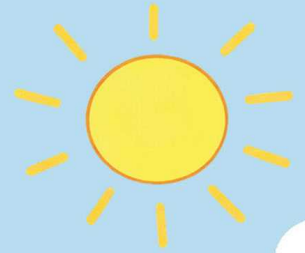
- ☆ یک جعبه کفش
- ☆ یک لیوان پلاستیکی
- ☆ یک لوبیا
- ☆ کمی خاک
- ☆ نور آفتاب

- ۱- روی جعبه کفش یه سوراخ بزرگ درست کنید.
- ۲- با کمک بزرگ ترها ۲ تکه مقوا ببرید و مثل طاقچه کوچولو داخل جعبه بچسبونید، یکی سمت راست و یکی سمت چپ.
- ۳- جعبه رو جوری بذارید که سوراخ آن به سمت بالا باشه.
- ۴- خاک رو داخل لیوان بریزید و لوبیا رو داخلش بکارید.

- ۵- جعبه رو بذارید کنار پنجره‌ای که آفتاب بهش بتابه و بهش آب بدید.
 - ۶- چند روز صبر کنید، بعد از چند روز، به اتفاق شگفت‌انگیز می‌افته!
- لوبیای باهوش ما، راهش رو از بین دیوارها پیدا می‌کنه و به سمت نور آفتاب رشد می‌کنه.



اگه تو کلاغی منم بچه کلاغم



مامان کلاغه صاحب جوجه‌ای به اسم قارقاری شده بود. جوجه کلاغ کم بزرگ شد و باید پرواز کردن را یاد می‌گرفت.
موقع آموزش پرواز، مامانش می‌گفت: «قارقاری عزیزم! همیشه یادت باشه اگر بچه آدم‌ها رو دیدی، سریع از آنجا دور شو. چون بعضی از آن‌ها خیلی بازیگوش هستند.»
قارقاری که کمی ترسیده بود گفت: «چشم مامان، حرفت یادم می‌مونه.»
یک روز قارقاری پسر بچه‌ای را دید که می‌خواست گنجشکی را با سنگ بزند.
قارقاری، قارقار کرد و گفت: «قارقار، قارقار، فرار کن!»
گنجشک سریع از روی درخت پرید و خودش را نجات داد.
مامان کلاغه این اتفاق را دید و به قارقاری گفت: «قارقاری عزیزم! بهت افتخار می‌کنم که گنجشک را نجات دادی.»
قارقاری با خنده گفت: «مامان! اگه تو کلاغی، منم بچه کلاغم.»
از آن به بعد هر کس می‌خواهد به دیگران نشان دهد کارش را بلد است، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کند.



رشید کارگر

تصویرگر



شماره
کوری

بهمن واسفند ۱۴۰۴ | شماره ۲۰۵-۲۰۴





بهترین لانه دنیا







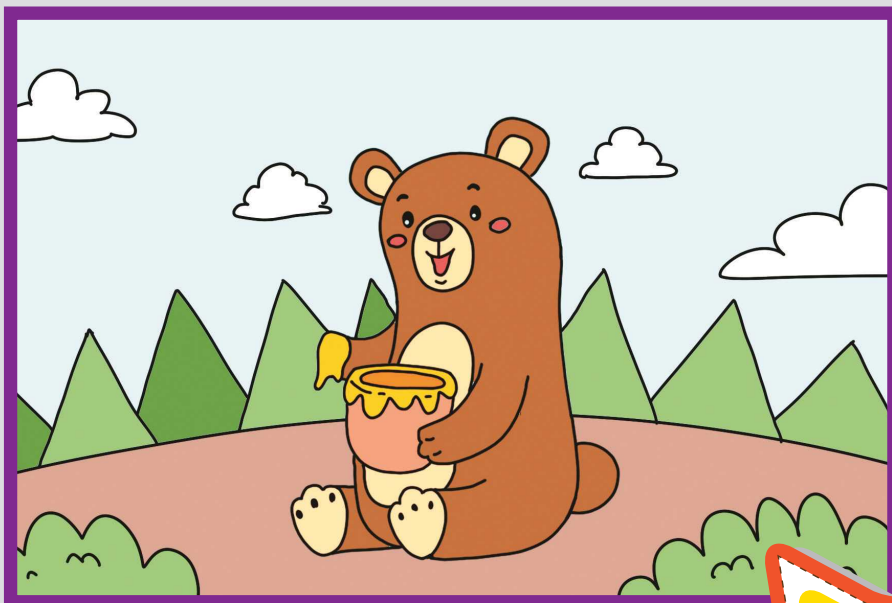
پرچمها رایداکن

مردم به مناسبت جشن پیروزی
انقلاب به خیابان آمده بودند و پرچم در
دست داشتند. ۱۲ پرچم در تصویر
وجود دارد، آن‌ها را پیدا کن و
دورشان دایره بکش.





قصه



رشید کارگر
تصویرگر

پنج تفاوت در تصویر را ببین و بگو

تفاوت‌ها را
ببین و بگو!



ویژه‌نامه خردادسال

شاهزاده
کوری



بهمن و اسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴



نی نی گل

به به! چه نور خوشگلی
در خانه آقا علی ست
خورشید مامان فاطمه ست
نی نی گلِ بابا علی ست

در ماه قرآن و دعا
این غنچه‌ی گل وا شده
با اسم زیبای حسن
مهمان این دنیا شده

او با خودش یک عالمه
شادی و شور آورده است
ماه قشنگ روزه را
خیلی مبارک کرده است



رشید کارگر
تصویرگر

سمیه تورجی
شاعر

شاهر
کوری

پهمن واسفند ۱۴۰۴ شماره ۲۰۴-۲۰۵



ویژه نامه خرداد سال



غنچه گل

گلدان دنیا منتظر بود
تا یک گل زیبا بگیرد
از بهترین دانه در این خاک
یک غنچه در آن پا بگیرد

خورشید آمد گرمی آورد
بر خاک تشنه نور پاشید
ابر آمد و باران فرستاد
صد قطره آب از دور پاشید

یک غنچه گل آمد به دنیا
در ماه رحمت، ماه شعبان
نامش حسین بن علی (ع) شد
نوزاد نور و آب و باران



مریم اسلامی

شاعر

رشید کارگر

تصویرگر

شاهد
کوری



بهمن و اسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴



قصه

چراغ نورانی

ماه رمضان آمده بود و سارا هر شب قبل از خواب به آسمان نگاه می کرد. مامانش گفت: «این ماه، ماه مهربانی خداست.»

یک شب، بابا چراغ‌ها را کمی کم نور کرد و گفت: «امشب یکی از شب‌های قدره.» سارا آرام پرسید: «شب قدر یعنی چی؟» مامان لبخند زد و گفت: «یک شب شگفت‌انگیز هست که دعاها زودتر به آسمون می‌رسند.»

بابا آرام گفت: «و این شب‌ها، شب مهربونی هم هست؛ مثل مهربونی حضرت علی (ع) که همیشه دل بچه‌ها و نیازمندا رو شاد می‌کرد.»

رشید کارگر

تصویرگر

اسماء اعتمادی

نویسنده

کودکی

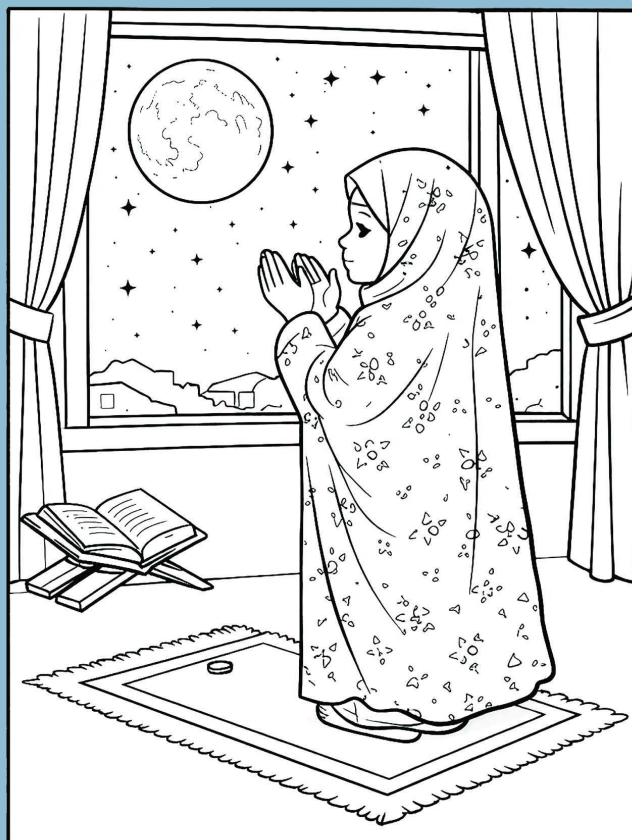
بهمن واسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴

۱۲

سارا دست‌های کوچکش را بالا برد و گفت: «خدایا، کمک کن منم مهربون باشم.» همان شب، سارا با دل آرام خوابش برد. صبح که بیدار شد، حس می‌کرد دلش روشن‌تر و مهربان‌تر شده. انگار یک چراغ کوچولو توی قلبش روشن شده بود. به مامانش این را گفت و مامان گفت: «دیدی؟ شب‌های قدر دل‌ها رو نورانی و روشن می‌کنه.»



بیا با هم رنگ آمیزی کنیم



رشید کارگر
تصویرگر

شماره
کوری

بهمن و اسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴

۱۱۴

ویژه نامه خرداد سال



دانستنی‌های جالب درباره سنجاب‌ها

سنجاب‌ها حیواناتی کوچک و سریع هستند که بیشتر روی درختان زندگی می‌کنند. آن‌ها خیلی خوب می‌توانند از درخت بالا بروند و روی شاخه‌ها بپرند. دم پرپشت سنجاب‌ها به آن‌ها کمک می‌کند که تعادلشان را حفظ کنند.

سنجاب‌ها دشمنان مختلفی دارند. جفدها در شب و عقاب‌ها روزها در آسمان به دنبال شکار آن‌ها هستند. روی زمین هم حیواناتی مثل مار و روباه می‌توانند برای سنجاب خطرناک باشند.

برای همین، سنجاب‌ها لانه خود را بالای درخت و دور از دسترس شکارچی‌ها می‌سازند.

لانه آن‌ها از شاخه و برگ ساخته می‌شود و جای امنی برای زندگی است.

غذای سنجاب‌ها بیشتر میوه‌ها و دانه‌های درختان مثل گردو، فندق و بلوط است. بعضی وقت‌ها سنجاب‌ها غذایشان را مخفی می‌کنند تا بعداً آن را بخورند.

سنجاب‌ها باهوش هستند و می‌دانند در طبیعت چطور از خودشان محافظت کنند.

فاطمه برزگر
تصویرگر





علی آقا و بوی مدادها

علی آقا همیشه زودتر از ما می آمد مسجد. وقتی وارد کلاس فرهنگی می شد، اول پنجره ها رو باز می کرد، بعد جعبه مدادها رو می آورد وسط و می گفت: «بچه ها! بازم قراره با دل هامون نقاشی بکشیم، نه فقط دست هامون.»

ما اولش می خندیدیم، چون فکر می کردیم دل که نقاشی بلد نیست!

ولی کم کم فهمیدیم علی آقا راست می گفت.

گاهی علی آقا کنارم می نشست، دستم رو نمی گرفت، فقط آروم می گفت: «محمد حسین، سایه ها رو مهربون بکش... تند نرو.»

هر وقت نقاشی مون بد می شد، می گفت: «این نقاشی هنوز حرفش تموم نشده.»

یه مدت علی آقا نیامد مسجد. بعدا فهمیدیم شهید شده.



جلاله جلابی

نویسنده

رشید کارگر

تصویرگر

بهمن واسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۵-۲۰۴



شهر
کوردی

من به نقاشی نیمه کاره علی آقا
نگاه کردم. فهمیدم، حرف نقاشی
تموم نشده بود...
علی آقا خودش رفته بود، ادامه
نقاشی رو جای دیگه بکشه.
حالا هر وقت مداد دستم می گیرم،
احساس می کنم یکی آروم کنارم
می گه: «مهربون بکش...»
من می دونم، علی آقا هنوز هم
معلم ماست.

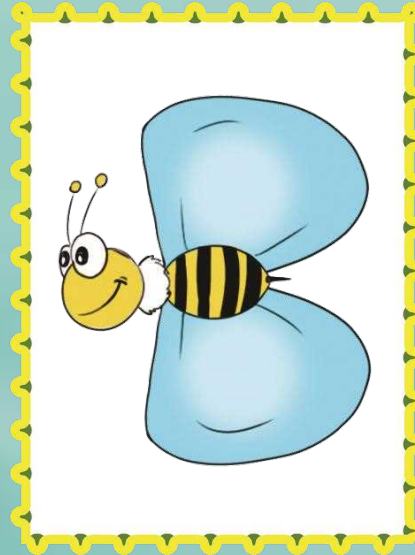




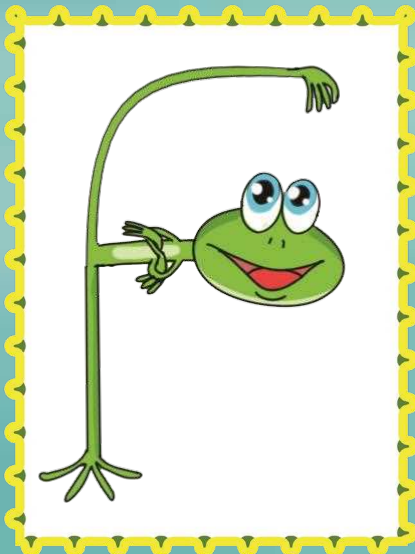
انگلیسی یاد بگیریم



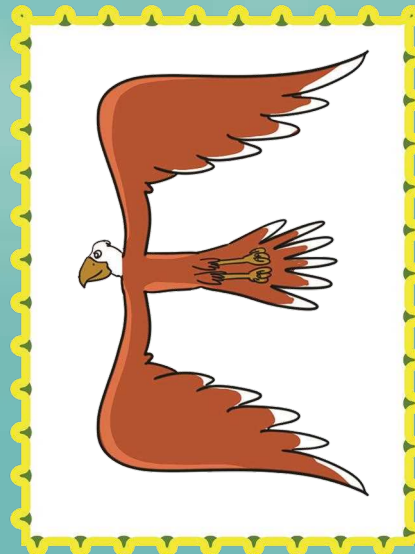
COW



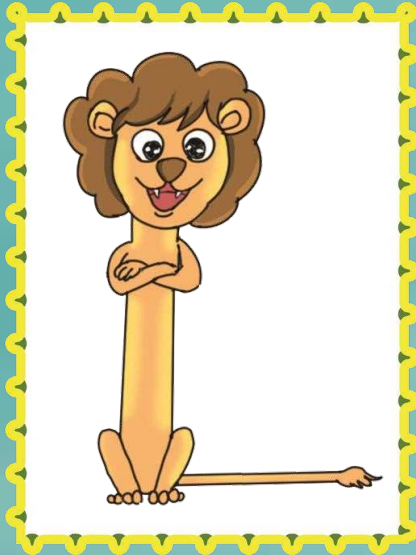
BEE



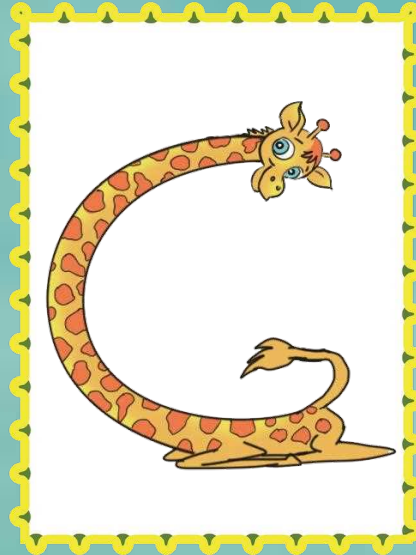
FROG



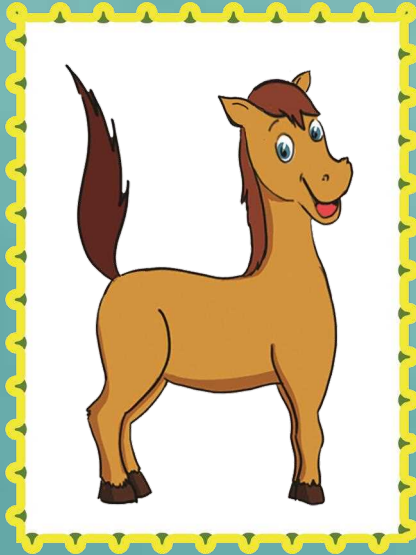
EAGLE



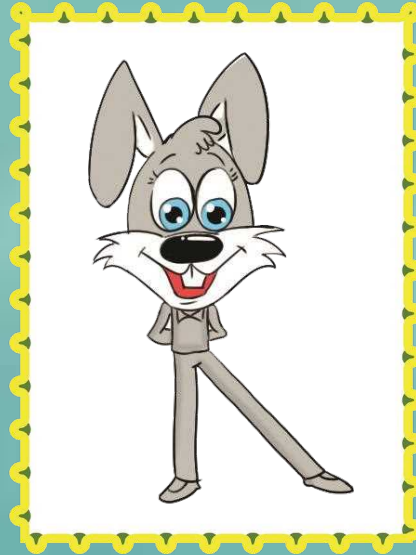
LION



GIRAFFE



HORSE



RABBIT



داستان کوچک، دل‌های بزرگ

زهرا دست مامانش رو گرفت و مثل همیشه رفتند مسجد. دوستانش هم اومده بودند؛ هر کدام کنار مادرشون نشسته بودند. بعد از نماز، یکی از خانم‌ها گفت: «خانم‌ها! بعضی از خانواده‌ها آسیب دیدن و به کمک نیاز دارن.»

زهرا به دوستانش نگاه کرد و گفت: «ما هم می‌تونیم کاری بکنیم؟» یکی از بچه‌ها گفت: «من اسباب‌بازی سالم می‌آورم.»

یکی گفت: «من دفتر و مداد رنگی.»

یکی گفت: «من از خوراکی‌هایم می‌آورم.»

فردای آن روز، گوشه مسجد یک جعبه پر از چیزهایی بود که بچه‌ها آورده بودند.

مامان‌ها که این صحنه رو دیدند، لبخند زدند.

یکی از مامان‌ها گفت: «بچه‌ها شروع کردن... ما هم باید همراه بچه‌ها باشیم.»

آن روز، آن جعبه کوچک، شد چند تا بسته بزرگ از هدیه‌هایی که بقیه آوردند. روزهای سخت می‌گذره، اما یادمون باشه که گاهی کوچک‌ترین دست‌ها، بزرگ‌ترین کارها را شروع می‌کنند.

رشید کارگر
تصویرگر

جلاله جلائی
نویسنده



کوری

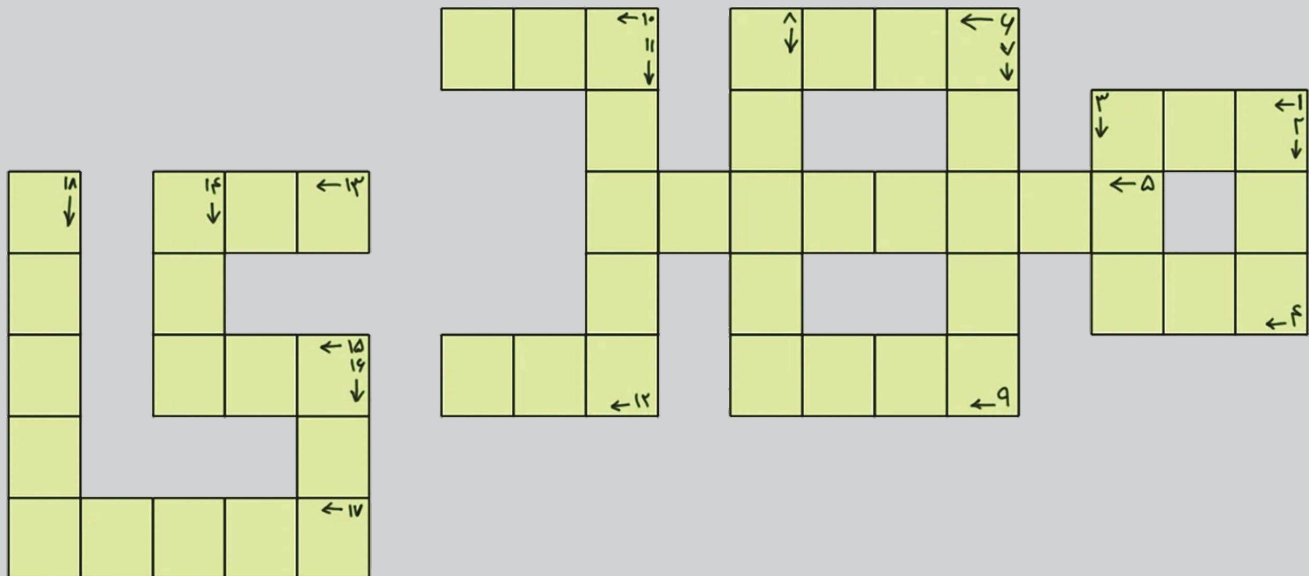
بهمن و اسفند ۱۴۰۴ • شماره ۲۰۴-۲۰۵





- ۹- پستیچی آن را می‌رساند
 ۱۰- نام یکی دیگر از سوره‌های قرآن کریم
 ۱۱- چراغی که شب‌ها در دریا راه کشتی‌ها را نشان می‌دهد
 ۱۲- غذای بیمار
 ۱۳- نام دیگر حضرت مهدی (عج) ولی... است
 ۱۴- مخالف شب
 ۱۵- کنار صندلی
 ۱۶- ماه مدرسه
 ۱۷- ماه مهمانی خدا
 ۱۸- رحمتی از آسمان

- ۱- نام پدر گرامی حضرت مهدی (عج)
 ۲- یکی از لقب‌های حضرت مهدی (عج) به معنی دلیل و راهنمای خدا
 ۳- نام سوره‌ای از قرآن کریم
 ۴- یکی از ماه‌های تابستان
 ۵- یکی دیگر از لقب‌های حضرت مهدی (عج)
 ۶- یکی از وعده‌های غذایی در ماه رمضان
 ۷- کلمه‌ای که در نماز چند بار تکرار می‌شود و به معنی پاک است
 ۸- مسلمانان هر سال چه مدت روزه واجب می‌گیرند



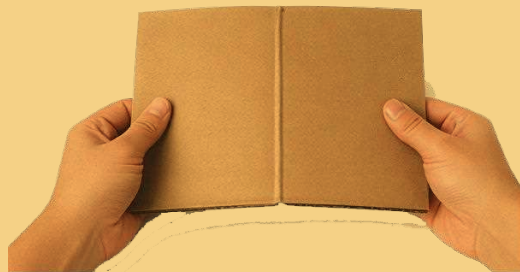


مراحل ساخت رحل

وسایل مورد نیاز

- ☆ دو مقوای ضخیم
- ☆ قیچی
- ☆ مداد
- ☆ خط کش
- ☆ کمی چسب (به دل خواه)

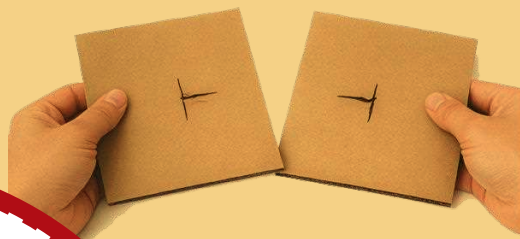
۱ هر مقوا را از وسط تا کن



۲ وسط هر مقوا یک برش کوتاه بزن



۳ دو مقوا را از برش‌ها داخل هم قرار بده



۴ رحل را باز کن تا شکل X بگیرد



۵ رحل قرآن ما آماده شد



۶ قرآن کوچک را روی رحل قرار بده

بچه‌ها! ما رحل قشنگ مون رو ساختیم تا توی ماه رمضان قرآن رو با احترام روش قرار بدیم و هر روز قرآن بخونیم. می‌تونیم بعد از ماه رمضان، قرآن رو روی همین رحل قشنگ، پای سفره هفت‌سین قرار بدیم و سال نو رو با قرآن شروع کنیم.



بازی کن

این پسر قصه ما عاشق کوه نور دیده و می خواد به اون کوه برسه،
اما برای پیدا کردن راهش به کمک نیاز داره.
کمک کن راهش رو پیدا کنه.

رشید کارگر
تصویرگر





سنگ و سرهنگ

این کتاب شعر درباره بچه‌های فلسطین است که توی شهرشان جنگ شده، اما آن‌ها هنوز دل شجاعی دارند. خانه‌هایشان آسیب دیده و بعضی وقت‌ها می‌ترسند، ولی کنار هم می‌مانند و امیدشان را از دست نمی‌دهند. آن‌ها آرزو دارند یک روز دوباره آسمان شهرشان آبی شود، گل‌ها شکوفه بدهند و همه با آرامش و شادی زندگی کنند.
اگر می‌خواهی درباره آن‌ها بیشتر بدانی شعرهای این کتاب را بخوان.

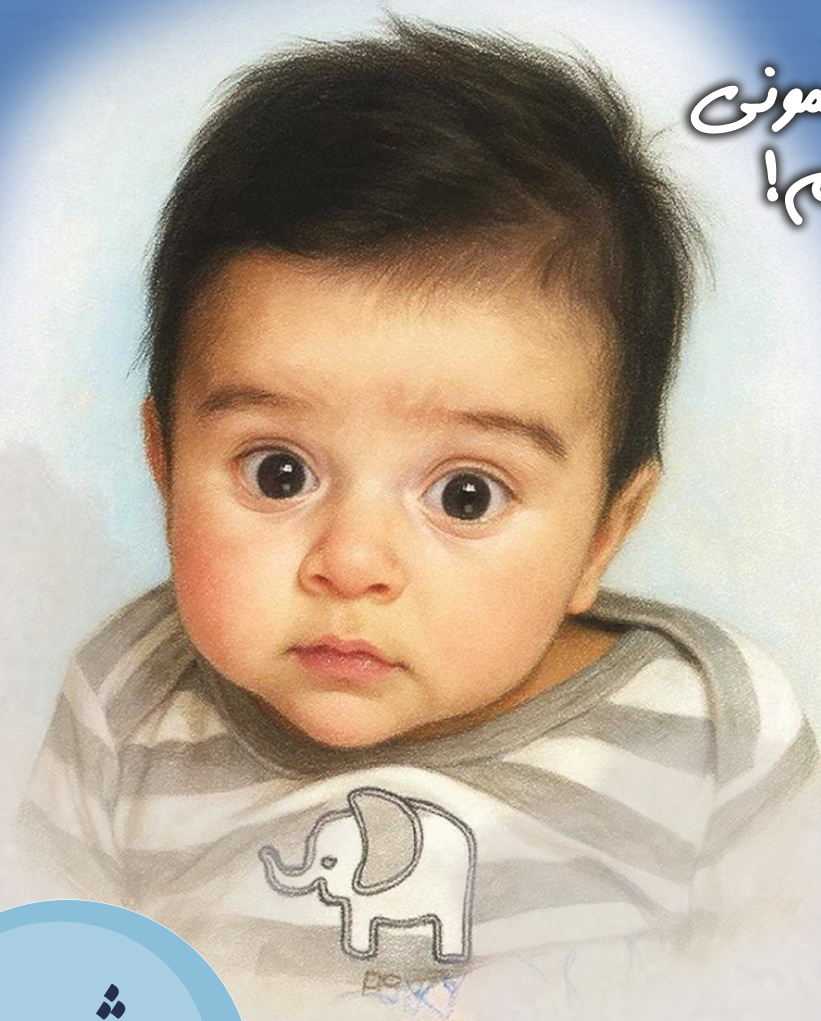
من معین هشت سال دارم!

این داستان درباره پسری هشت‌ساله به نام معین است که همراه مادرش به مزار یک شهید گمنام می‌رود و درباره معنی «گمنام» سؤال می‌کند. او کم‌کم می‌فهمد شهدا کسانی هستند که برای امنیت کشورشان از جانشان گذشته‌اند. در پایان، معین با دیدن نامه‌ها و خاطرات، متوجه می‌شود «گنج واقعی» همان یاد و راه شهدا و آدم‌های شجاعی است که برای دیگران فداکاری کرده‌اند.

اگر می‌خواهی با معین آشنا شوی این کتاب را بخوان.



منم آموونی
شم!



شهادت رایان قاسمیان

رایان قاسمیان، کوچکترین شهید جنگ دوازده روزه
است که روز ۲۳ خردادماه ۱۴۰۳ در آغوش مادرش به
شهادت رسید.